

■ برای «فصل توت‌های سفید»

به کارگیری درست زبان رسمی

پونه فضائلی

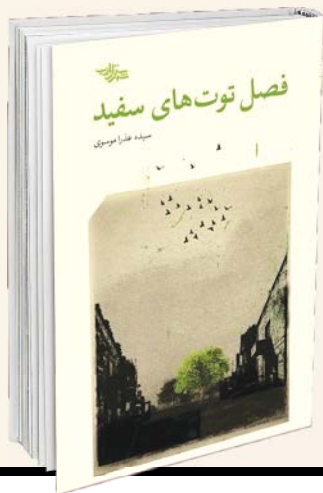
منتقد ادبی



«فصل توت‌های سفید» اثر اخیر سیده عذرا موسوی، داستان بلندی است که در ۱۵ فصل و ۱۷۵ صفحه نوشته شده است. او که قبل از این کتاب‌های «پرواز اسب سفید»، «جشن باغ صدفی» و «شاخ دماغی‌ها» را هم در سابقه نویسندگی خود دارد، قریب به چهار سال زمان صرف نوشتن این کتاب کرده است. حاصل این تلاش، روایتی جذاب و خواندنی است از زیست بخشی از زنان جامعه در دوران حکومت پهلوی و ۲۰ ساله قبل از انقلاب. داستان از زبان دختری بیست و چندساله روایت می‌شود که رفت و برگشت‌های مدام ذهن او به دوران کودکی و اتفاقات گذشته، خواننده را با خود همراه می‌کند. فروغ که در یکی از محلات پایین شهر تهران زندگی می‌کند به دنبال یافتن جوانی به نام امیر است که از روز هفده شهریور و فاجعه میدان ژاله، گم شده است. این جست‌وجو پیرنگ اصلی داستان را تشکیل داده است اما در طول داستان ما با خرده‌پیرنگ‌های دیگری نیز مواجه هستیم. قلم نویسنده در توصیف صحنه‌ها قدرتمند است و توجه به جزئیات، تاحدی است که تصویرفضاها برای خواننده ملموس و واقعی باشد و به خوبی از اطلاع کلام پرهیز کرده است.

اما شاید ضعف اثر در شخصیت‌پردازی‌ها خود را نشان می‌دهد. در یک داستان بلند رئالیستی (واقعگرایانه) تعدد شخصیت‌ها چندان مطلوب نیست، مگر این که به ویژگی‌های هر کدام و نوع روابط بین آنها به حد کافی پرداخته شده باشد. موسوی در این کتاب، فروغ را به عنوان شخصیت اصلی، تا حد قابل قبولی برای خواننده معرفی می‌کند اما در نوع رابطه او با امیر، اطلاعات کافی نمی‌دهد. مضاف بر این که در مورد شخصیت امیر هم با این که نقش مهمی در داستان دارد، به اندازه لازم حرفی نمی‌زند. این ضعف اطلاعات در مورد دیگر شخصیت‌ها نیز کمابیش وجود دارد؛ مثلاً ابهام در ماجرای دختر لهستانی و مادرش.

ولی در مجموع نویسنده برای نوشتن داستان‌هایش اطلاعات خوبی را جمع‌آوری کرده و توانسته است آنها را طوری مطرح کند که مخاطب پس از خواندن کتاب، تصویری کلی از فضا و زمانه داستان به دست بیاورد. سیر زمانی داستان که دورانی تقریباً ۴۰ ساله را دربرمی‌گیرد، در اتفاقات پیش آمده برای سه نسل از زنان طبقه ضعیف جامعه تعریف می‌شود. بخش مربوط به دوران حطی یکی از بهترین بخش‌های کتاب است که از جمله موضوعات کمتر پرداخته شده در فضای داستانی ماست. همچنین این اثر نمونه‌ای است از به کارگیری درست زبان رسمی و استفاده نکردن از زبان محاوره برای بیان گفت و گوی شخصیت‌هاست.



نگاهی به «پرچم در اهتزاز» که روایت محرم کرونایی در مسجد ارک تهران است

تماشای زندگی زنانه هیات‌ها

حسین شرفغانلو

نویسنده



خداش بیامزد آقای لایموت، معلم پرورشی سال اول راهنمایی‌ام را که با آن خط خوشش در اولین جلسه کلاس بعد از آن که خودش را معرفی کرد، روی تخته سیاه با گچ سفید نوشت «انسان» و توضیح داد که کلمه انسان از ریشه انس است و انسان را به خاطر میل شدیدی که به انس گرفتن با هم‌نوعش دارد، انسان گفته‌اند و شاید آن خدا بیامرز با علم به این که حرفش تا خیلی سال بعد در گوش دانش‌آموز می‌ماند، خواست تیری در ذهن ما خاک کند که به وقتش به کارمان بیاید و متوجه شویم انس را و مودت، محبت، هم‌نشینی و لذتی که بشر از مراسم‌های دورهمی می‌برد را.

خدا ببرد و نیاورد آن روزها را که دولت وقت، نسخه مقابله با این وحشی دست‌ساز را در تعطیلی هیات، مسجد و محافل مذهبی پیچید و در غیرقابل‌تصورترین پرده این نمایش، به ساعت نکشید که هیات‌های هفتگی به محاق رفت. یادش بخیر نباشد مخفیانه هیات گرفتن‌ها و مسجد رفتن‌های مان.

از این مقدمه تقریباً طولانی که بگذریم، دوم مرداد ۱۴۰۲، ششم محرم ۱۴۴۵ بود که خیلی اتفاقی تهران بودم و در مجازستان، خبر معرفی «پرچم در اهتزاز» خانم سمیه جمالی که «روایت محرم کرونایی در مسجد ارک تهران» بود را دیدم. ساعتش به فراغتم می‌خورد و به شرط دریافت با امضای کتاب از نویسنده،

کج کردم سمت سرای اهل قلم که در برنامه معرفی که از قضا شبکه اینترنتی کتاب‌تی‌وی در حال پخش زنده آن بود، شرکت کنم.

وقتی رسیدم که سخنران داشت راجع به فرق هیات و موکب حرف می‌زد و نکته نگری گفت؛ این که در هیات، محور و مخاطب، آنهایی‌اند که داخل حسینیه و تکیه‌مان جمع شده‌اند، نشان به آن‌شان که وقت توزیع نذری، حواس‌مان هست که در را ببندیم و به قاعده «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است» اول غذا را به بچه‌هایتی‌های خودمان بدهیم و

اگر اضافه ماند در خدمت عبوری‌ها باشیم. این قاعده در موکب برعکس است و همه چیز و هرچیز مال رهگذاران است و ریز و درشت و بالا و پایین هم ندارد. هرکس هرچه که دارد، روی طبقی از اخلاص می‌گذارد سر راه و منت کسی را دارد که از ماحضر او بردارد....

جلسه وزینی بود و سخنران از دقت زنانه نویسنده در فقره هیات‌داری «حاج منصور» می‌گفت و این که جای روایت‌هایی از این دست، چقدر تا الان خالی مانده است و به هر رو، جلسه تمام شد و کتابم را با امضای نویسنده که مثل همه و به نشانه عزا سرتا پا مشکی پوش بود، گرفتم و در دم، مقدمه‌اش را خواندم. چنان جذاب بود که به‌رغم همراه

داشتن کتابی دیگر، آن شب در مسیر پرواز تهران تا تبریز را در خدمت «پرچم در اهتزاز» و چینش زیبای روایت دهه اول محرم سال ۹۹، سده گذشته توسط سمیه جمالی بودم:

اول این که کتاب روان و سهل و ممتنع است و به دور از نگاه و اعلام رسمی، روایتی است کاملاً شخصی و زنانه از سلوکی که در بخش زنانه هیات حاج منصور به وجود آمده و سال‌هاست ادامه دارد. اضافه شدن موضوع کرونا و نگاه مقایسه‌ای حسرت‌بار نویسنده به سال‌هایی که برای کرونا نبود و چه راحت و سبک‌بال، دهه را در ارک گریه می‌کردند، به جذابیت کلمات و روایات افزوده است. دوم این که خواننده با خواندن این کتاب، این بخت را می‌یابد که با یک هیاتی حرفه‌ای حاج منصورشناس، زیر و بم جلسات، عادات، تکیه‌کلام‌ها، حساسیت‌ها و حتی حسرت‌های «روضة خوان اول» پایتخت را ببیند و نظم و نسق هیات‌داری کاملاً منظم و مؤدبانه و البته در چهارچوب خادمان را به تماشا بنشیند.

سوم این که در جامعه‌ای به شدت مردانه که خانم‌ها به شرط «هرچه نزدیک‌تر شدن به خوی و خصال اجتماعی مردان» می‌توانند حرف برای گفتن داشته باشند، زنی از جمع برخاسته و از ورای پرده‌ای کاملاً محجوب، قایم باز کرده برای تماشای زندگی زنانه هیات‌ها، از سختی همراه بردن کودکان و «بار انداختن» گفته و از تدابیر ظریف و مادرانه‌ای که بشود بچه‌ها را چند ساعت در هیات و البته با چاشنی لذت نگه داشت، طوری که طفل از بودن در آن جمع آزار نبیند و شوق آمدن دوباره به آنجا را داشته باشد.

چهارم این که راست و حسینی‌اش این است که من یکی فکر نمی‌کردم زیر غلم بخش زنانه هیات «حسین جان» حاج منصور، آدم‌های تهرانی که دچار زندگی آپارتمانی، حتی همسایه دیوار به دیوارشان را نمی‌شناسند، همدیگر را به اسم و رسم و نسبت‌های فامیلی بشناسند و پی‌جوی حال هم باشند. آدم‌هایی که سال به سال و فقط و فقط در حسینیه ارک هم را دیده‌اند.

پنجم این که صراحت لهجه سمیه جمالی که جانماز آب نمی‌کشد و در عین حالی که می‌گوید مقیدسفت و سختی نیست اما جرأت دارد و هیات رفتن دهه اول محرم کرونایی را تعطیل نکرده، ستودنی است. خاصه اگر یادمان بیاید که در دهه اول محرم ۹۹، کمر حسین چی‌ها (ما ترک‌ها به هیاتی جماعت می‌گوییم «حسین چی») زیر بمباران تهدید رسانه‌ها خم شده بود که هی‌ا از چپ و راست مذمت می‌شنیدند که رفتن زیر سقف و درست کردن اجتماع، یعنی دمیدن در آتش کرونا! و تحسین وقتی مضاعف می‌شود که نویسنده، بچه‌هایش را به‌رغم آن فضای دهشتناک، همراه کرده و با شوق کعبه، از سرزنش‌های خار مغیلان در بیابان غم نخورده است. «پرچم در اهتزاز» را موسسه سلوک با همکاری انتشارات سوره مهر منتشر کرده و نسخه‌ای که من هدیه گرفتم، از ۱۲۵۰ تایی چاپ دوم کتاب بود.

